

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۸، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۶

صفحات ۳۲۳ تا ۳۴۲

توصیف رأی از منظر قابلیت شکایت (با نگاهی تطبیقی)

حسن محسنی*

دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۳۰)

چکیده

رأی را اوصافی است، اما از منظر شکایت از آن، چهار وصف بیش از همه رخ می‌نماید که به نظر نگارنده این مقاله دارای الزام قانونی و ضمانت اجرای معین است: توصیف داشتن یا نداشتن قابلیت شکایت از رأی، توصیف نوع شکایت، توصیف مرجع رسیدگی به آن و سرانجام توصیف مهلت آن. این امور چهارگانه از امور موضوعی، و نه حکمی، به شمار می‌آیند که باید در فرایند اعمال حکم بر موضوع توصیف شوند و از این رو، نمی‌توان مستند به فرض آگاهی همگانی از قانون و مسموع نبودن عذر جهل به آن، از انجام این الزام قانونی شانه خالی کرد. سه وصف نخستین، در تکلیف دادگاه به صدور حکم مقتضی و حل و فصل دعوا و صدور حکم خاص و معین ریشه دارد و وصف آخر از ملحقات و آثار قاعدهٔ ابلاغ است؛ به این معنا که الزام به ابلاغ رأی، عقلاً با الزام به ابلاغ مهلت اقدام بعدی همراه است، مگر اینکه پس از ابلاغ، اقدام بعدی قانوناً متصور نباشد. این مقاله به دنبال کنکاش پیرامون استدلال راجع به اصل الزام به توصیف چهارگانه به عنوان ادامهٔ تکلیف دادگاه در توصیف موضوعات دعوایی و در نهایت ضمانت اجرای غفلت از این کار یا اشتباه در آن است.

واژگان کلیدی

ابلاغ، امر موضوعی، توصیف، حکم خاص و معین، حل و فصل دعوا.

مقدمه

توصیف رأی از نظر قابلیت شکایت آراء، صرف نظر از شیوه بازنگری در رأی، دارای احکام و آثاری است (نک: متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۹۸ به بعد). می‌توان برای رأی اوصاف متعددی را بیان کرد؛ مانند آنکه این رأی ماهیتاً حکم است یا قرار (ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی^۱)، یا اینکه اگر این رأی دستور موقت است یا قرار اناطه، انجام ندادن تکالیف بعدی چه ضمانت اجرایی دارد (مواد ۳۱۸ و ۱۹ قانون پیش‌گفته) یا اینکه رأی لازم‌الاجرا است یا خیر (ماده ۳۰۲ و ۳۲۰ و ۱۱۷ آن قانون)، چه شخصی می‌تواند از آن شکایت کند (ماده ۳۰۵ و ۳۳۵ آن قانون) و کیفیت اجرای آن چگونه است و مجری آن کیست (ماده ۱۷۵ ق.آدم و ماده ۱ قانون اجرای احکام مدنی ۱۳۵۶ش و ماده ۳ قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۷۶ش و نیز در حقوق خانواده مواد ۳۲ تا ۳۹ قانون حمایت خانواده ۱۳۹۱ش). اما آنچه در این نوشته از نظر می‌گذرد، اوصاف مرتبط با راه‌های شکایت از آن است. توصیف رأی از این منظر به این معناست که مرجع صادرکننده با اعمال قانون بر موضوع از منظر قابلیت شکایت، آن را بشناساند. برای نمونه، دادگاه نخستین رأی غیابی خود را قابل واخواهی در همان دادگاه ظرف مهلت معینی تعرفه کند یا اینکه آن دادگاه، رأی حضوری را قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان اعلام نماید. بر این بنیاد، توصیف رأی در پیوند با راه‌های شکایت می‌تواند چهار رکن قانونی داشته باشد: معرفی اصل قابلیت شکایت از رأی (ماده ۳۰۵ و ۳۳۰ ق.آدم)؛ شناساندن نوع شکایت از رأی (ماده ۳۰۵ و تبصره ۳ ماده ۳۳۹ قانون یادشده)؛ شناسایی مهلت شکایت از آن (ماده ۳۰۶ و ۳۳۶ قانون پیش‌گفته)؛ و معرفی مرجع رسیدگی به شکایت از رأی (ماده ۳۰۵ و ماده ۳۳۴ قانون بالا).

نخستین پرسش این است که اگر جهل به قانون شنیده نمی‌شود (پیرامون آن نک: کاتوزیان، ۱۳۹۴، ص ۱۶۷-۱۶۳)، آیا الزامی برای توصیف رأی به اوصاف چهارگانه پیش‌گفته وجود دارد؟ به بیان دیگر، اگر قوانین پانزده روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم‌الاجرا بوده و فرض بر آگاهی همگانی است و قانون‌گذار استثنائاً جهل به حکم را رافع مسئولیت دانسته است (ماده ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲)، آیا باز باید از لزوم رعایت مواد یادشده در خصوص راه‌های شکایت سخن گفت؟ پرسش دیگر این است که ضمانت اجرای رعایت نکردن مواد پیش‌گفته یا اجرای نادرست آن‌ها چیست؟ برای نمونه تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ش پیرامون برخی از این اوصاف تکلیف را مقرر داشته است. اینک اگر مراجع مربوط، به امکان شکایت از رأی در دیوان یا مهلت آن اشاره

۱. از این پس: ق.آدم.

نکنند، ضمانت اجرای آن چیست؟ یا تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آدم نیز همین راه را پیموده است و این پرسش مطرح می‌شود که اگر دادگاه در توصیف رأی از این منظر اشتباه کند، مهلت تجدیدنظرخواهی از چه زمانی آغاز شده یا کی پایان می‌یابد؟ همچنین است اعلام نکردن نوع شکایت از رأی یا مرجع آن یا اشتباه در هریک. تاکنون مبانی و وجوه عدم توصیف یا توصیف اشتباه هریک از اوصاف چهارگانه یادشده بررسی نشده و شایسته بررسی است. پاسخ ماهیتی به این پرسش‌ها همان است که پیرامون نشنیدن جهل به قانون گفته شد؛ یعنی رعایت نکردن قانون بنابر همان فرض، بی‌اثر است، اما پاسخ آیینی این پرسش‌ها شنیدنی است. رویکرد نظام قضایی فرانسه به این پرسش‌ها نیز خواندنی است. گرایش پژوهنده در این مقاله به سمت و سوی دیدگاهی است که توصیف چهار امر یادشده را تکلیف دادگاه شمرده، آن را در درون تعهد دادرس به توصیف وقایع دعوایی می‌داند. بر این پایه، در این مقاله با مطالعه تطبیقی، طی چهار بند به هریک از اوصاف پیش‌گفته می‌پردازیم و سرانجام در بند پنجم به ضمانت اجرای آن اشاره می‌کنیم.

اصل قابلیت شکایت از رأی

راه‌های شکایت از رأی متعددند و به عادی و فوق‌العاده و نیز عدولی و تصحیحی تقسیم می‌شوند. رد پای این تقسیم‌بندی را آشکارا می‌توان در قانون آیین دادرسی ما دید، برخلاف ماده ۵۲۷ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه^۱ که نه در عناوین قانون و نه در مواد آن تصریحی به این موضوع نشده است. حقوق‌دانان ایرانی به این بخش‌بندی نظر داشته و پیرامون آن نوشته‌اند (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۹۸-۱۰۱، ش ۲۸۷؛ صدرزاده افشار، ۱۳۹۰، ص ۲۵۶-۲۵۳؛ شمس، ۱۳۸۷، ص ۲۸۱-۲۷۴، ش ۵۸۹-۵۹۵؛ بهشتی و مردانی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰-۱۳۹؛ ابهری، ۱۳۹۱، ص ۱۸۳؛ یوسف‌زاده، ۱۳۹۱، ص ۴۸۶-۴۸۴). فایده این تقسیم‌بندی مانند اثر تعلیقی (قانونی یا قضایی) و اثر انتقالی و تفاوت مهلت اقدام، که برگرفته از حقوق فرانسه است، مورد انتقاد و گفتگوست و از لحاظ تاریخی از سیاست قضایی بسیار تأثیر پذیرفته است (Dauchy et Serinet, 2014, p.109-137)؛ برای نمونه، در حقوق ما شاهد تحولات جدی پیرامون اصل قابلیت شکایت از رأی بعد از انقلاب اسلامی بوده‌ایم (فقط در خصوص تجدیدنظرخواهی نک: کاتوزیان، ۱۳۷۶،

۱. «پژوهش‌خواهی و واخواهی طرق عادی شکایت هستند و اعتراض شخص ثالث، اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی طرق فوق‌العاده شکایت به‌شمار می‌آیند». (ر.ک. محسنی، ۱۳۹۱، ص ۲۳۴). همچنین، قانون‌گذار فرانسوی در مواد ۵۴۲، ۵۷۱، ۵۸۲، ۵۹۳ و ۶۰۴ به تصحیحی یا عدولی بودن هریک از راه‌ها حسب مورد تصریح داشته است.

ص ۱۸-۵ و پیرامون اعاده دادرسی ر.ک. نهرینی، ۱۳۹۰، ص ۱۴-۸؛ هرمزی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۷-۲۶۲). در وضعیت کنونی از مجموع مواد ۳۰۳ تا ۳۰۸ و ۳۲۶ تا ۴۴۱ ق.آدم و مواد ۴۰۶ تا ۴۰۷ و ۴۲۶ تا ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۶۵ تا ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری و مادگان ۲۶ و ۲۷ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ش به نظر می‌توان اصل قابلیت شکایت از رأی را حسب مورد نسبت به هریک از آرا برداشت نمود و مصادیق آن را واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی (مستقیم یا به پاسداری از شرع و قانون) و اعتراض شخص ثالث دانست. مبانی این اصل متعدد است؛ گاه مبنا رعایت اصل رعایت حقوق دفاعی (پیرامون این اصل نک: رضایی‌نژاد و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۸۷-۱۷۳) و گاه رعایت اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه است (درباره این اصل ر.ک. غلامی و رضایی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱-۱۳۰). همچنین، ممکن است مبنا قاعده تشخیص مطابقت رأی با قانون و شرع باشد که چهره‌ای از اصل صحت رأی است (نک: محسنی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۹-۲۸۵؛ نهرینی، ۱۳۹۰، ص ۷۰-۵۱) و گاه می‌تواند در جلوگیری از بروز و اثرگذاری تقلب در فرایند دادرسی ریشه داشته باشد (برای مطالعه ر.ک. واحدی، ۱۳۶۹، ص ۴۶-۱۱؛ سرشار، ۱۳۱۵، ص ۲۸-۲۶). همچنین، آنجایی که مقوله رعایت اثر نسبی رأی مطرح است، این اصل مبنای پذیرش شکایت ثالث است (برای مطالعه ر.ک. صالحی ذهابی، ۱۳۸۹، ص ۷۱-۴۱؛ همچنین، محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۰۸-۸۱). اصل قابلیت شکایت از رأی که آثار ساختاری و بنیادین زیادی در دادرسی‌ها دارد، در برخی مواقع مقابل اصل اجرای فوری رأی و قطعی بودن آن قرار می‌گیرد که آن نیز بر اندیشه‌های درستی مبتنی است. صرف نظر از ملاحظات شرعی پذیرش اصل قطعیت رأی در حقوق ایران (برای مطالعه بیشتر ر.ک. کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۳۵۶-۳۱۳) و نیز صرف نظر از اینکه یک نظام حقوقی اصل قابلیت شکایت از رأی یا اصل قطعیت آن را بر اساس سیاست قضایی خود برگزیده است، دادگاه‌ها در مقام رسیدگی و صدور رأی باید تکلیف قابل شکایت بودن یا نبودن آن را معلوم کنند؛ این تکلیف به عقیده نگارنده ادامه وظیفه تعیین تکلیف دعوا و صدور حکم به نحو خاص است که در مواد ۳ و ۴ ق.آدم مقرر گردیده و قابل چشم‌پوشی نیست و توصیف وقایع دعوایی است. وقتی دادگاه موضوع را با برگزاری جلسات دادرسی و استماع دفاعیات و ارزیابی دلایل له و علیه بررسی کرده، قصد دارد حکم مقتضی صادر و به فصل خصومت مبادرت کند، تشخیص اینکه حکم موضوعات دعوایی طرفین اصولاً قابل شکایت است یا خیر نیز وظیفه ذاتی اوست و اگر در این زمینه حرفی به میان نیآورده باشد، به آن معناست که موضوع را تعیین تکلیف نکرده و حکمی کلی صادر نموده است. به بیان دیگر، همان‌طور که قاضی باید در یک فرایند عادلانه، حقیقت را کشف و در نهایت خصومت را فصل نماید و این کار را باید مستند به اصل ۱۶۶ قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ ق.آدم با

انکا به جهات، دلایل و مستندات، اصول و مواد قانونی انجام دهد و آن‌ها را با موضوعات دعوایی تطبیق داده، توصیف کند، یکی از وجوه این تکلیف، تصمیم‌گیری درباره اصل قابلیت شکایت از رأی و درواقع توصیف موضوع دعوا از این منظر است. پس، آن‌چنان که قاضی در فرایند اعمال حکم بر موضوع دعوا آن را توصیف و طبقه‌بندی می‌کند (درباره مسئله توصیف‌ها و توانایی و الزام قاضی در این کار ر.ک. محسنی، ۱۳۹۲، ص ۲۰۰، ش ۶۸-۷۴؛ محسنی و پورطهماسبی فرد، ۱۳۸۴، ص ۶۹ به بعد)، از این منظر نیز باید آن را توصیف و طبقه‌بندی نمود. برای نمونه وقتی که دادگاه در هنگام صدور حکم خلع ید، ید خوانده را با اعمال مواد ۳۰۸ به بعد قانون مدنی غاصبانه یا در حکم آن توصیف می‌کند، حکم خلع ید موضوع این دعوا را نیز باید از منظر قوانین حاکم بر قابلیت شکایت بر رأی یا عدم آن توصیف نماید و این الزام ادامه تکلیف دادگاه برابر مواد ۳ و ۴ ق.آدم به شرح پیش گفته است.

شناساندن نوع شکایت از رأی

اگر رأی قابل شکایت باشد و دادگاه آن را اعلام نماید، این قابلیت، بدون ذکر نوع شکایت، کامل نیست؛ از این رو، بایسته است نوع شکایت نیز پس از توصیف اصل قابلیت شکایت شناسانده شود. اینک این پرسش مطرح می‌شود که دادگاه در رأی خود باید به کدام یک از راه‌های شکایت تصریح نماید؟ برای نمونه آیا دادگاه نخستین باید در رأی خود اعلام کند که این رأی غیابی است و قابل واخواهی و سپس تجدیدنظرخواهی و در هر صورت از سوی اشخاص ثالث قابل اعتراض است و در صورت تحقق یکی از بندهای ماده ۴۲۶ ق.آدم قابل اعاده دادرسی است و مستند به یکی از بندهای ماده ۳۶۷ آن قانون قابل فرجام‌خواهی است؟ آیا دادگاه باید به همه این مصادیق اشاره کند یا کافی است که در رأی فقط به موارد ممکن و راه‌های مفتوح تصریح شود؟ ماده ۳۰۵ قانون یادشده مقرر داشته است که «محکوم‌علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید»؛ بر این اساس، در فرضی که رأی دادگاه غیابی است باید به آن تصریح شود، چراکه در لحظه صدور و پیش از انقضای مهلت، رأی غیابی قطعی و غیرقابل واخواهی موجودیت ندارد و وقتی دادگاه رأی غیابی صادر می‌کند، درواقع رأی قابل واخواهی صادر می‌نماید؛ یعنی دادگاه می‌تواند به جای عبارت رأی غیابی از عبارت رأی قابل واخواهی استفاده کند. همچنین درباره تجدیدنظرخواهی، ماده ۳۳۰ آن قانون «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است، مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد»؛ از این رو، اگر رأی دادگاه از موارد آرای قطعی نیست، باید از این منظر با اعمال حکم بر موضوع توصیف شود. دادگاه می‌تواند به جای عبارت رأی غیرقطعی، عبارت رأی قابل تجدیدنظر را به کار برد. حکم این امر درباره آرای شوراهای حل اختلاف نیز به موجب مواد ۲۶ و ۲۷ قانون شوراهای

حل اختلاف مصوب ۱۳۹۴ش همین است. پس، قدر مسلم این است که اراده قانون‌گذار در خصوص راه‌های عادی شکایت بر این استوار بوده است که در رأی راجع به این شیوه اظهار نظر شود و اصل قابل‌خواهی بودن رأی غیابی که ریشه در اصل رعایت حقوق دفاعی دارد و نیز اصل پژوهش‌پذیری که در اصل رسیدگی ماهیتی در دو درجه^۱ پایگاه دارد، کافی است و نیازی به تکرار آن در رأی نیست؛ چه، در اینجا نیز الزام به بیان نوع شکایت ادامه الزام به تبیین و توصیف یا طبقه‌بندی موضوع دعوا از منظر اصل قابلیت شکایت از رأی است که آن چنان که گفته شد، در لزوم تعیین مصداق اعمال حکم بر موضوع و توصیف موضوعات دعوی مبنا دارد؛ مبنایی که به‌طور کلی وظیفه قاضی در مقام احقاق حق به استناد ماده ۳ و ۴ ق.آدم است. این‌گونه است که قانون‌گذار در تبصره ۳ ماده ۳۳۹ چنین مقرر نموده است که «دادگاه باید ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی ... را معین نماید ...». باری، وضع راه‌های فوق‌العاده شکایت از رأی چگونه است؟ پذیرش این تکلیف درباره اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث دشوار است، چراکه اصل بر صحت رأی و نسبی بودن اثر آن است که هر یک به نوبه خود مبانی این راه‌ها هستند. دادگاه چگونه می‌تواند خود معترف باشد به وجود یکی از جهات یادشده در ماده ۴۲۶ ق.آدم که دلالت بر نادرستی رأی به‌علت ناراستی رفتار، اعم از تقلب و مستندات مجعول دارد یا اینکه حدس بزند که این رأی محل حقوق ثالث خواهد بود و مستند به ماده ۴۱۷ آن قانون قابل اعتراض از سوی شخص ثالث است؟ وانگهی، انجام این کار نوعی پیش‌داوری است که ممنوع و خلاف قانون است (بند ۹ ماده ۱۴ قانون نظارت بر رفتار قضات با اندک چشم‌پوشی). باوجوداین، وضعیت فرجام‌خواهی اندکی متفاوت می‌نماید. در حقوق فرانسه مقصود از فرجام‌خواهی به حکم ماده ۶۰۴ کد آیین دادرسی مدنی «... [صدور حکم از سوی دیوان عالی کشور در خصوص عدم مطابقت رأی است که مخالف قواعد حقوقی است] و صرفاً نسبت به آرای قطعی ممکن بوده، مقید است به «موارد باز بودن راه» آن (les *cas d'ouverture*). اگرچه مصادیق آن در قانون نیامده است، اما استاد کادیه و همکارانش تأیید کرده‌اند که در میان حقوق دانان فهرست منعطفی دارد (ماده ۹۷۸ کد آیین دادرسی مدنی ر.ک. محسنی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۰). همه این موارد باز بودن راه برای نقد رأی قاضی ماهوی پیش‌بینی شده‌اند. این راه، سومین درجه رسیدگی به دعاوی نیست و می‌توان گفت قاضی دیوان عالی کشور برای قضاوت در دعاوی مداخله نمی‌کند، بلکه هدف او اعلام نظر در مورد قانونی بودن تصمیم آن قضات است (Cadiet, Normand et Amrani Mekki, 2013, p.947). دادگاه اروپایی

۱. بر فرض که اصل پژوهش‌پذیری در حقوق دادرسی مدنی ما وجود داشته باشد (ماده ۷ قانون پیش‌گفته)، با نحوه تنظیم ماده ۵ و ۳۳۰ قانون بالا، وارونه می‌نماید (نک: رضایی‌نژاد، ۱۳۸۹، ص ۱۱۳-۱۰۷)؛ وارونگی‌ای که در قانون آیین دادرسی کیفری تا حد زیادی با پیش‌بینی ماده ۴۲۷ تعدیل شده است.

حقوق بشر نیز وضع مقررات به منظور محدودیت دسترسی به دیوان عالی کشور را اصولاً مخالف بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر پیرامون حق برخورداری از دادرسی عادلانه ندانسته است (Blondel, 2004, p.1004). اینکه فرجام‌خواهی در حقوق ما یک حق است یا خیر، روشن نیست. فرجام‌خواهی اگرچه عبارت است از «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی» (ماده ۳۶۶ ق.آدم)، ولی نحوه نگارش مواد باب فرجام‌خواهی (مواد ۳۶۶ تا ۴۱۶) و نیز اصل ۱۶۱ قانون اساسی چنین می‌نماید که فرجام‌خواهی نسبت به آرای قطعی و آن هم آرای قطعی معینی و نسبت به موارد نقض منصوصی درخواست‌شدنی است (مواد ۳۷۰ تا ۳۷۷) و در سایر موارد پذیرفته نمی‌شود. این نگاه به فرجام‌خواهی در امور مدنی (برخلاف فرجام‌خواهی در امور کیفری که نوعی حق محکوم‌علیه است به شرح یادشده در مواد ۴۲۸ ناظر به مواد ۴۶۲ به بعد قانون آیین دادرسی کیفری)، نشان می‌دهد که نمی‌توان آن را یکی از عناصر حق دادخواهی به شرح یادشده در اصل ۳۴ قانون اساسی دانست که خود یکی از ارکان تحقق دادرسی عادلانه است. به‌هرروی، تأثیر این سخن در چیست؟ به‌نظر می‌رسد این موقعیت در تبیین الزام به بیان نوع شکایت از رأی بی‌تأثیر نباشد و نتوان دادگاه نخستین را به توصیف رأی از نظر قابلیت فرجام‌خواهی در دعاوی مالی (بند ۱ ماده ۳۶۷ ق.آدم) ملزم دانست و از آن خواست که برای نمونه اعلام نماید که رأی صادره حضوری و در صورت عدم تجدیدنظرخواهی، قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است؛ چراکه اشاره به یک طریقه فوق‌العاده شکایت در فرضی که راه شکایت عادی باز باشد، معمول و متعارف نیست و می‌تواند موجب گمراهی دادخواهان شود و بحث‌های متعددی را در خصوص انصراف از حق تجدیدنظرخواهی یا عدم انصراف از آن مطرح نماید (نک: شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۳۹، ش ۷۴۷ و ص ۳۹۰ تا ۳۹۱، ش ۸۵۸). به دیگر سخن، رأی دادگاه نخستین در امور مالی قابل فرجام‌خواهی نیست، مگر در صورت حصول وصف قطعیت به دلیل عدم تجدیدنظرخواهی. در خصوص بند ۲ ماده ۳۶۷، آرای دادگاه نخستین در موضوعات مورد اشاره (به غیر از ثلث و حبس و تولیت) که حتی پس از انجام تجدیدنظرخواهی، به استناد بند الف ماده ۳۶۸ آن قانون، قابل فرجام‌خواهی هستند، تصریح به امکان فرجام‌خواهی از آن پس از حصول وصف قطعیت، خواه با گذشت مهلت و خواه با رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر، در رأی از این‌رو بایسته و قانونی است. ماده ۶۸۰ کد آیین دادرسی مدنی فرانسسه درباره اصل امکان شکایت و معرفی نوع آن، به معیار «موارد مفتوح» اکتفا کرده و چنین مقرر داشته است: «سند ابلاغ رأی به یک طرف باید به‌طور واضح حاوی مهلت و اخواهی، پژوهش‌خواهی یا فرجام‌خواهی در مواردی که یکی از این طرق شکایت مفتوح است باشد، همچنین باید متضمن بیان شرایطی باشد که در آن این شکایات می‌توانند اجرا شوند». این تکلیف ناظر به مواردی است که راه

به کارگیری یکی از این طرق شکایت باز است و به طور منطقی آن چنان که تحلیل شد، ناظر به اعتراض شخص ثالث یا اعاده دادرسی نیست که از راه‌های فوق‌العاده هستند و مبانی متفاوتی دارند.

شناسایی مهلت شکایت از رأی

مهلت یکی از ویژگی‌های قواعد آیین دادرسی و نیز یکی از معیارهای ارزیابی دادرسی عادلانه است؛ به گونه‌ای که قواعد آیین دادرسی همواره انجام اعمال آیین دادرسی را در مهلت معینی پیش‌بینی می‌کنند و در مقام عادلانه بودن رسیدگی هم، طولانی یا کوتاه بودن زمان رسیدگی و به عبارتی، معقول و متعارف بودن مدت آن، اثر دارد (نک: محسنی، ۱۳۹۲، ص ۲۸۳-۲۶۷). مقید به مهلت بودن یک راه شکایت نیز در همین راستا باید بررسی شود؛ چراکه در این باره، نبود مهلت برای یک طریقه شکایت اگرچه در آغاز امر نشان‌دهنده انعطاف و تحمل بیش از حد نظام قضایی به پذیرش انتقاد و تعرض به رأی است، اما از آن سو موجب می‌شود هیچ‌گاه امنیت قضایی به ثمر نرسند و همواره آرای مربوط به حقوق و تکالیف مردم در معرض نقض قرار بگیرد. به این دلیل، در نظام‌های حقوقی برای استفاده از راه‌های شکایت از آراء، مهلتی مقرر می‌گردد و روش‌هایی که فاقد مهلت هستند، یا وجود ندارند و یا صرفاً به نفع نظم عمومی پیش‌بینی شده، تنها اثر رأی را از نظام قضایی می‌زدایند و به حقوق اشخاص ذی‌نفع خللی وارد نمی‌کنند. نمونه کنونی دو دیدگاه اخیر را در مادگان ۲۹۳ و ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص خلاف شرع بین در حقوق ایران و مواد ۱۷ و ۱۸ قانون شماره ۶۷-۵۲۳ مورخ ۳ ژوئیه ۱۹۶۷ در خصوص دیوان عالی کشور فرانسه می‌توان دید. در حقوق ما ماده ۴۷۷ و ماده ۲۹۳ قانون آیین دادرسی کیفری به دنبال تحقق و اجرای نظارت شرعی و قانونی بر آرا از سوی رئیس قوه قضائیه و دادستان کل کشور و در نهایت دیوان عالی کشور است (ماده ۴۷۷ آن قانون) و در حقوق فرانسه نیز ماده ۱۷ پیش‌گفته، درباره فرجام‌خواهی به نفع قانون از سوی دادستان کل کشور است و فقط به منظور پاسداری از قانون انجام می‌شود و در وضعیت طرفین بی‌تأثیر است^۱ و ماده ۱۸ یادشده ناظر است به تقاضای وزیر دادگستری از دادستان کل کشور برای ارجاع پرونده اقدامات قاضی به شعبه دیوان عالی کشور که به فرجام‌خواهی به‌علت تجاوز از قدرت مشهور است و اگر عمل قضایی نقض شود، نسبت به همگان مؤثر می‌باشد (Cadiet et

۱. برخی دادرسی‌دانان فرانسوی به این نوع فرجام‌خواهی، فرجام‌خواهی آرمانی افلاطون گفته‌اند (Une Cassation platonique) که فقط به دنبال آرمان اجرای قانون است و تأثیری در حقوق اشخاص ندارد (Croze, Morel, et Fardin, 2008, p.89, n° 261).

Jeuland, 2013, p.673, n° 881). در این موارد، پیش‌بینی مهلت اساساً بی‌معنا است؛ چراکه هدف قانون‌گذار، بسته به مورد، در حقوق ما حمایت از شرع و قانون، و در حقوق فرانسه حفاظت از قانون و جلوگیری از تجاوز قاضی از قدرت قضایی است، ولی در سایر راه‌های شکایت از آرا همواره اجرای حق شکایت در ظرف زمانی معینی انجام‌شدنی است، مگر اینکه قانون با توجه به عذر موجه، به نحو دیگری مقرر کرده باشد. باین‌حال، این دو نوع فرجام‌خواهی تا نوامبر ۲۰۱۴ مقید به هیچ مهلتی نبود، ولی در همین سال قانون‌گذار فرانسوی به‌موجب ماده ۱۳ تصویب‌نامه شماره ۲۰۱۴-۱۳۳۸ مورخ ۶ نوامبر ۲۰۱۴ برای آن مهلت پنج‌ساله، حسب مورد از زمان اعلام رأی و انجام عمل، پیش‌بینی نمود.

در دیگر راه‌های شکایت اصل بر این است که حق شکایت از رأی در چارچوب مهلت معینی (۲۰ روزه یا ۲ ماهه) قابل اجرا است؛ مگر در مواردی که وضع مهلت ممکن نباشد (ماده ۳۰۶ ق.آدم و تبصره ۱ آن). همچنین در ماده ۳۳۶ آن قانون همین مهلت را برای تجدیدنظرخواهی پیش‌بینی کرده است. فرقی هم میان راه‌های عادی و فوق‌العاده شکایت از آرا از نظر مهلت وجود ندارد (مواد ۳۹۷ تا ۴۰۰ و ۴۲۷ تا ۴۳۱ ق.آدم)؛ مگر در خصوص اعتراض شخص ثالث که به‌هیچ‌روی برای ثالثی که از رأی مخل به حقوق خود بی‌خبر است، مهلت‌گذاری میسر نیست. در حقوق فرانسه، قاعده عمومی پیش‌بینی مهلت یک‌ماهه در امور ترافعی و پانزده‌روزه در امور غیرترافعی (حسبی) برای شکایت از رأی به طریقه عادی است (ماده ۵۳۸ کد آیین دادرسی مدنی) و این مهلت در اعاده دادرسی و فرجام‌خواهی (مواد ۵۹۶، ۶۱۲) دو ماه است. به‌موجب ماده ۵۸۶ کد آیین دادرسی مدنی، اگرچه اعتراض شخص ثالث تبعی محدود به مهلت نیست، ولی اعتراض شخص ثالث اصلی ظرف ۳۰ سال از زمان رأی ممکن است و قانون‌گذار تصریح نموده است که «در امور ترافعی اعتراض شخص ثالث از طرف شخصی که رأی به او ابلاغ شده قابل پذیرش نیست مگر ظرف دو ماه از تاریخ ابلاغ، مشروط به این‌که در این ابلاغ به شکل کاملاً روشن به مهلتی که وی در اختیار دارد و همچنین شیوه‌ای که بر اساس آن این طریقه شکایت قابل اجرا است اشاره شده باشد. وضع بدین منوال است در امور حسبی هنگامی که تصمیمی قطعی به او ابلاغ شده باشد». با این تحلیل، به‌نظر می‌رسد هرگاه دادگاه به اصل شکایت و نوع آن اشاره می‌کند باید به مهلتی که در آن می‌توان از حق شکایت از رأی استفاده کرد نیز تأکید نماید؛ مگر اینکه قانوناً برای به‌کارگیری طریقه شکایت مهلتی در قانون پیش‌بینی نشده باشد، مانند اعتراض شخص ثالث. حکم ماده ۶۸۰ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز در همین راستاست: «سند ابلاغ رأی به یک طرف باید به‌طور واضح حاوی مهلت وخواهی، پژوهش‌خواهی یا فرجام‌خواهی در مواردی که یکی از این طرق شکایت مفتوح است باشد [...]». این قاعده در تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

ما نیز تصریح شده است: «[.] مراجع مربوط مکلفند در رأی یا تصمیم خود تصریح نمایند که رأی یا تصمیم آن‌ها ظرف مدت مزبور در دیوان قابل اعتراض است. [..]». تکلیف به بیان مهلت در راستای پذیرش زمانمند بودن طریقه شکایت، به نظر از وظایف مراجع رسیدگی‌کننده است و همان‌طور که صرف اعلام اصل امکان شکایت از رأی بدون تعیین طریقه شکایت در رأی بی‌معنا است، تبیین نکردن مهلت استفاده از این طریقه نیز همان حکم را دارد و نمی‌تواند دارای آثار باشد. برای توجیه این قاعده می‌توان به «اصل بهره‌مندی از مهلت پس از ابلاغ» نیز استناد نمود که از مواد ۱۱۶، ۳۰۶، تبصره ۱ ماده ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۳۶ تا ۳۳۸، تبصره ۲ ماده ۳۳۹، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۲۷ تا ۴۳۱ و ۴۶۶ ق.آدم قابل استنباط است. به‌موجب این اصل، هیچ مهلتی علیه کسی قابل استفاده نیست، مگر اینکه به او ابلاغ شده باشد. قانون‌گذار فرانسوی نیز در ماده ۵۲۸ کد آیین دادرسی مدنی با وضوح بیشتری احترام خود به این قاعده را بروز داده است: «مهلتی که با سپری شدنش طریقه شکایت دیگر قابل استفاده نخواهد بود، از ابلاغ رأی محاسبه می‌شود، مگر این که قانون محاسبه این مهلت را از تاریخ رأی معین کرده باشد [..]»، از این‌رو، روشن نبودن مهلت برای استفاده‌کننده، از او قدرت انجام را سلب می‌کند و وقتی او فاقد قدرت انجام است، مهلتی علیه او آغاز نمی‌شود. با این تحلیل، معرفی مهلت را نیز باید از مصادیق اجرای حکم نسبت به موضوع یا توصیف وقایع دعوی دانست که وظیفه اصلی قاضی در مقام رسیدگی به دعوا است و نمی‌توان اعتقاد داشت که مهلت از امور حکمی است و فرض آگاهی همگانی نسبت به آن وجود دارد و دادگاه از توصیف دعوا از منظر مهلت بی‌نیاز است.

معرفی مرجع رسیدگی به شکایت از رأی

یکی از فواید تقسیم‌بندی راه‌های شکایت به عدولی و تصحیحی، تسهیل شناسایی مرجع پذیرش شکایت از رأی است. توصیف مرجع قضایی پذیرنده دعوا در پی رأی، در قرار عدم صلاحیت موضوعیت دارد (ماده ۲۷ ق.آدم) که مقصود نگارنده در اینجا این نوع توصیف نیست؛ منظور توصیف رأی از منظر شکایت است. ممکن است گفته شود از آنجا که دادخواست یا درخواست استفاده از راه‌های شکایت همواره به مرجع قضایی صادرکننده رأی تقدیم می‌شود و این مرجع است که آن را رسیدگی کرده یا به مرجعی که قانوناً شایسته رسیدگی است ارسال

۱. شعبه ۳ دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۸۴ مورخ ۱۸ بهمن ۱۳۹۱ در این باره چنین حکم داده است: «لازم است دادگاه صادرکننده قرار عدم صلاحیت، مرجعی را که صالح تشخیص می‌دهد در قرار خود صریحاً ذکر نماید تا دیوان کشور بتواند نغماً یا اثباتاً در مورد آن نظر بدهد». به نقل از: پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳، ص ۶-۵.

می‌کند، از این رو، معرفی و توصیف مرجع رسیدگی به شکایت از رأی لازم نیست. به این ایراد به‌سادگی می‌توان پاسخ گفت و آن این است که در قانون موردی پیش‌بینی شده است که به استناد آن، دادخواه می‌تواند درخواست یا دادخواست خود را به مرجع رسیدگی کننده نیز بدهد و اقدامات مرجع صادرکننده رأی برای ابلاغ و رعایت آیین دادرسی نافی شناسایی مرجع قضایی رسیدگی کننده و صلاحیت دریافت درخواست و دادخواست از سوی آن نیست (ماده ۳۳۹ ق.آدم). بر این اساس، آنجا که دادگاه در رأی خود اصل شکایت از رأی، نوع آن و مهلت را معرفی می‌کند، شناساندن مرجع رسیدگی کننده به آن طریقه شکایت یا به عبارتی توصیف موضوع دعوا از این نظر نیز از التزامات این کار است. ماده ۳۰۵ ق.آدم «دادگاه صادرکننده حکم غیابی» را معرفی نموده و ماده ۳۳۴ آن قانون نیز مرجع تجدیدنظرخواهی از آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه را دادگاه تجدیدنظر همان استان اعلام کرده است. حکم فرجام‌خواهی نیز که اگرچه از راه‌های فوق‌العاده شکایت از آرا می‌باشد، مشخص است (ماده ۳۹۰ ق.آدم). با وجود این، اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی نیز از آنجا که الزامی به تصریح آن‌ها در رأی نیست، نیازمند شناساندن مرجع رسیدگی کننده نمی‌باشد؛ اگرچه قانون‌گذار در مواد ۴۲۰ و ۴۲۱ ق.آدم مرجع رسیدگی به اعتراض شخص ثالث اصلی و طاری را معرفی نموده و در مواد ۴۳۲ و ۴۳۳ نیز پیرامون اعاده دادرسی چنین کرده است. چه، هیچ مرجع قضایی پیشاپیش نمی‌تواند بیان کند که رأی او صحیح نیست یا محل حقوق ثالث است. به لزوم معرفی و توصیف مرجع می‌توان به تبع لزوم توصیف وقایع دعوایی اصل قابلیت شکایت و نوع و مهلت آن نیز رسید و به ماده ۳۰۵ و تبصره ۳ ماده ۳۳۹ و ماده ۳۳۹ ق.آدم استناد نمود. به‌موجب تبصره ۳ ماده ۳۳۹: «دادگاه باید ذیل رأی خود قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید [...]» و همچنین، مطابق تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری: «[...] مراجع مربوط مکلفند در رأی یا تصمیم خود تصریح نمایند که رأی یا تصمیم آن‌ها ظرف مدت مزبور در دیوان قابل اعتراض است [...]». رابطه میان بیان قابلیت تجدیدنظرخواهی از رأی و توصیف یا شناسایی مرجع آن یا قابلیت اعتراض در دیوان عدالت اداری و مهلت آن، به عقیده نگارنده، گویای تلازم عقلی و منطقی میان معرفی مرجع و سایر اوصاف پیش‌گفته رأی برای بهره‌مندی از طریقه شکایت است.

ضمانت اجرای تبیین نشدن اوصاف چهارگانه

دادرسی خود نوعی ضمانت اجرا است، به این معنا که ضمانت اجرای حقوق به‌دست آمده به‌موجب اعمال حق دادخواهی است، اما اگر در بطن این دادرسی طرفین یا قاضی وظایف آیینی خود را به‌درستی انجام ندهند، ضمانت اجرایی اعمال می‌شود (Cadiet, 2008, p.128)

و مقصود نگارنده از ضمانت اجرا در این بند، بخشی از این ضمانت اجراها است که در درون خود دادرسی قرار دارند.^۱ باری، اگر به اصل قابلیت شکایت از رأی و معرفی نوع آن و نیز مهلت و مرجع رسیدگی به طریقه شکایت اشاره نشود چه باید کرد؟ برخی استادان در فرضی که رأی در واقع قابل تجدیدنظر بوده، اما دادگاه آن را قطعی توصیف نموده است، نوشته‌اند که «درخواست تجدیدنظر، از این جهت، قابل رد نمی‌باشد» (شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۳۰، ش ۷۲۹). واقعیت این است که با وجود ارتباط این اوصاف چهارگانه به هم، شاهد رویه متحد در نگاه قانون‌گذار نیستیم. برای نمونه پیرامون رأی شوراهای حل اختلاف ماده ۲۷ قانون سال ۱۳۹۴ ش، اصل را بر قابلیت تجدیدنظرخواهی از کلیه آرای این شوراهای در دادگاه عمومی حقوقی یا کیفری دو دانسته و در خصوص آرای غیابی نیز همچون رأی غیابی دادگاه، آن را برابر ق.آدم قابل وخواهی معرفی کرده است (ماده ۲۶). در ق.آدم با توجه به ماده ۵ و ۳۳۰، در خصوص تجدیدنظرخواهی اصل بر قطعیت رأی است و درباره وخواهی گرایش به پذیرش وخواهی نسبت به هر حکم غیابی است. بر این بنیاد، درباره رأی شورای حل اختلاف اگر به قابلیت شکایت از رأی تصریحی نشود، به حکم مواد ۲۶ و ۲۷ قانون مرقوم اصل بر قابلیت شکایت از رأی است و در خصوص آرای دادگاه‌ها، با توجه به مواد یادشده اصل بر قابلیت وخواهی، اما اصل بر غیرقابل تجدیدنظرخواهی بودن است. این دوگانگی، اگرچه نتیجه نوع نگرش قانون‌گذار به اصل قابلیت شکایت از رأی در سال‌های گذشته است، بی‌گمان مانند هر ثنویتی مخرب و گمراه‌کننده است. پیرامون توصیف وقایع دعوایی از دیدگاه نوع شکایت و مرجع آن نیز، آن گونه که بررسی گردید، نگرش قانون‌گذار چندگانه است. قانون در آرای قابل وخواهی (مواد ۳۰۵ و ۳۰۶ ق.آدم و ماده ۲۶ قانون شوراهای حل اختلاف) اشاره صریحی به لزوم توصیف رأی از این منظر نکرده، اما در تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آدم به این امر تأکید داشته است که دادگاه باید ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید. همچنین است مهلت شکایت که برای لزوم تصریح در وخواهی و تجدیدنظرخواهی ماده مستقلی ندارد. در این موارد به نظر می‌رسد نمی‌توان به فرض آگاهی همگانی از قانون بسنده نمود و اعلام کرد از آنجا که در قانون آمده، غفلت دادگاه بی‌تأثیر است و دادخواهان باید خود بدانند که آیا رأی اصولاً قابل شکایت است یا خیر و اگر این قابلیت وجود

۱. به این سبب در این نوشته پیرامون ضمانت اجرای انتظامی نخواهیم نوشت که البته در گذر زمان متحول شده است؛ برای نمونه در زمان حکومت قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۲۹۰ ش، نک: به محکمه عالی انتظامی قضات مطابق حکم شماره ۴۱۹ مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۰۹ (شهیدی، ۱۳۴۰، ص ۱۵۴، ش ۲۲۶). و در خصوص شعبه دوم دادگاه عالی نیز در زمان حاکمیت قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ ش، نک: به دادنامه شماره ۱۹۹-۱۹۸ مورخ ۱ شهریور ۱۳۷۷ (به نقل از: کریم‌زاده، ۱۳۸۰، ص ۳۶۲).

دارد، کدام روش مفتوح است و مهلت آن چقدر است و مرجع پذیرش آن کجاست. آن پاسخ در آیین دادرسی ناکارآمد است، چراکه تکلیف دادگاه در توصیف رأی از این منظر، آن چنان که اشاره شد، همان تکلیف یادشده در مواد ۳ و ۴ ق.آدم است؛ به این معنا که صدور حکم مقتضی و فصل خصومت با اعمال و تطبیق حکم بر موضوع از یک سو و نیز تعیین تکلیف به طور خاص از سوی دیگر که هر دو محتوای اصلی عمل قاضی در فرایند توصیف موضوعات دعوایی است، ایجاد می کند قاضی در رأی خود با توصیف دعوا از منظر اوصاف چهارگانه، به اصل داشتن یا نداشتن قابلیت شکایت از رأی و نیز به نوع شکایت از رأی و تبعاً مهلت و مرجع آن اشاره کند. اشاره نکردن به این موارد، به عقیده نگارنده، با نقص در انجام عمل قضایی و اجرای ناقص تکلیف صدور حکم مقتضی و فصل خصومت و تعیین تکلیف به طور خاص برابر است. به بیان دیگر، همان طور که دادگاه در هر دعوا احکام قانون را بر وقایع و موضوعات تطبیق داده، توصیف می کند، تبیین اوصاف رأی هم امور موضوعی هستند که باید با تطبیق احکام نسبت به آن ها (یا به عبارتی توصیف این امور موضوعی) سنجیده شوند. این اوصاف در هر دعوا، از این دیدگاه امور موضوعی و ماهیتی به شمار می آیند و نه حکمی و قانونی که مشمول فرض همگانی آگاهی از قانون قرار بگیرند. توجه به ادامه تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آدم که حاوی حکمی کلی و عمومی و قابل اجرا در دیگر راه های شکایت از آرا است، این نکته را روشن می نماید که اشتباه مقام قضایی در حق دادخواهان بی تأثیر است: «این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدیدنظر بوده و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هریک از طرفین درخواست تجدیدنظر نماید» و این بار دادگاه رسیدگی کننده نسبت به آن اظهار نظر می نماید. همین تحلیل را می توان در مورد فرجام خواهی نیز ارائه کرد. پس اگر دادگاه به اشتباه رأی غیابی را حضوری توصیف کند و اگر دادگاه به اشتباه رأی قطعی را قابل تجدیدنظر بداند و اگر دادگاه مرجع تجدیدنظر خواهی را به اشتباه دادگاه تجدیدنظر استان دیگری معرفی نماید، این اقدام تأثیری در حقوق ذی نفع ندارد و حق اقدام نسبت به اصل قابلیت شکایت و نوع و نیز مرجع صحیح، برای او باقی است. آن چنان که برابر ماده ۳۴۷ ق.آدم، تجدیدنظر خواهی از رأیی که به قطعیت توصیف شده، مانع اجرا است و این نمونه ای از بی تأثیر بودن توصیف اشتباه رأی بر حق ذی نفع می باشد. در راه های فوق العاده شکایت از آرا که گفته شد، الزامی برای توصیف رأی از منظر قابلیت اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث نیست، این گفتگوها نیز مطرح نمی شود و اگر نسبت به یک رأی چنین درخواست هایی شود، دادگاه مرجوع الیه نسبت به قابلیت داشتن یا نداشتن آن تصمیم می گیرد که در اعاده دادرسی به عنوان قرار قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی شناخته می شود (تبصره ماده ۴۳۵) و در خصوص اعتراض شخص ثالث با رسیدگی ماهیتی نسبت به آن اظهار نظر می شود (ماده ۴۲۵). در اینجا دیگر، بحث توصیف اشتباه

قابلیت اعاده دادرسی یا توصیف نادرست ورود یا عدم ورود اعتراض شخص ثالث مطرح نیست و رأی دادگاه در این موارد از قابلیت شکایت رأی اصلی تبعیت می‌کند (قسمت اخیر ماده ۴۳۸ ق.آ.م.؛ به این معنا که اگر رأی مورد اعاده دادرسی یا اعتراض شخص ثالث قابل تجدیدنظرخواهی باشد، آن نیز چنین است (برای مطالعه پیرامون برخی جوانب این مسئله نسبت به آرای شوراهای حل اختلاف ر.ک. محسنی، ۱۳۹۴ (ج)، ص ۱۵۱ تا ۱۷۴). موضع حقوق فرانسه درباره این موارد توصیف، مشابه تحلیل بالا است و در این خصوص می‌توان به ماده ۶۸۰ کد آیین دادرسی مدنی اشاره کرد که مقرر داشته است: «سند ابلاغ رأی به یک طرف باید به‌طور واضح حاوی مهلت و اخواهی، پژوهش‌خواهی یا فرجام‌خواهی در مواردی که یکی از این طرق شکایت مفتوح است باشد، همچنین باید متضمن بیان شرایطی باشد که در آن این شکایات می‌توانند اجرا شوند».

در حقوق ما، برخلاف الزام دادگاه به تبیین قابلیت تجدیدنظرخواهی و مرجع آن در تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.م.، توصیف وقایع دعوایی از منظر مهلت در قانون مقرر نشده، ولی در تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت، آن‌چنان که آمد، به این الزام برای مراجع تأکید شده است. در این باره مستند به «اصل بهره‌مندی از مهلت پس از ابلاغ» تحلیل گردید که مبنای لزوم تصریح به مهلت، لزوم ابلاغ رأی است؛ به این معنا اگر لازم است رأیی ابلاغ شود که مطابق آن شخص دارای حق شکایت‌زمانمند است، لازم است اعلام شود که اصل قابلیت شکایت و نوع آن در چه مهلتی قابل استفاده است؛ مگر اینکه اقدام بعدی مهلت نداشته باشد یا اینکه اقدام دیگری از این حیث قابل تصور نباشد. پس، برخلاف توصیف قابلیت شکایت و نوع و مرجع آن که به نظر در مواد ۳ و ۴ ق.آ.م. (قاعده کلی تکلیف دادرسی به توصیف وقایع دعوایی) ریشه دارد، لزوم معرفی مهلت، به‌باور پژوهنده، برگرفته از قاعده ابلاغ و اصل بهره‌مندی از مهلت پس از ابلاغ است. در حقوق فرانسه نیز آن‌چنان که بررسی شد، مستند به مواد ۵۲۸ و ۶۸۰ کد آیین دادرسی مدنی، مهلت با ابلاغ آغاز می‌شود و در «سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری» باید به مهلت و نوع شکایت از رأی، در مواردی که مفتوح است، اشاره شود. بر این اساس، مهلت و امکان و نوع شکایت در سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری ذکر می‌شود و این برخلاف حقوق ما است که چنین اطلاعاتی در «رأی» انجام می‌گیرد. این نکته موجب می‌شود بررسی گردد که آیا اعلام نشدن مهلت یا اشتباه در اعلام آن در سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری نقص به‌شمار می‌آید. برابر ماده ۶۴۹ کد آیین دادرسی مدنی بطلان اسناد یا اعمال این مأمور تابع مقررات راجع به بطلان اعمال آیین دادرسی است. در حقوق این کشور اعمال آیین دادرسی اعم از دادخواست و ابلاغ و سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری، ممکن است با ایراد بطلان مواجه شود که منشأ آن نقص ماهوی یا شکلی موضوع مواد ۱۱۲ تا

۱۲۱ کد آیین دادرسی مدنی است. توضیح اینکه در حقوق این کشور، میان دو نوع نقص تمییز قائل می‌شوند؛ نقص ماهوی (اهلیت، سمت اصیل و نماینده) و نقص شکلی (انجام عمل برابر قانون) (نک: محسنی، ۱۳۹۴ (ب)، ص ۸۰۸-۷۹۳). عمده‌ترین تفاوت میان نقص ماهیتی و شکلی در این است که در نقص ماهیتی به‌موجب مواد ۱۱۷ تا ۱۲۱ کد آیین دادرسی مدنی، نیازی به پیش‌بینی ضمانت اجرای بطلان در قانون و اثبات ورود ضرر به این سبب نیست، چراکه این ایراد مربوط به نظم عمومی است و دادرس نیز راساً می‌تواند به آن استناد کند. نقص شکلی در انجام اعمال آیین دادرسی که به سبب عدم رعایت قانون مطرح می‌شود، موجب بطلان نیست؛ مگر اینکه ضمانت اجرای بطلان در قانون به‌صراحت پیش‌بینی شده باشد. باین حال، اگر نقص ناشی از نقض تشریفات اساسی و نظم عمومی باشد، نیازی به پیش‌بینی بطلان در قانون نیست. همچنین در این ایراد باید ورود ضرر به ایرادکننده ثابت شود. پس، اگر برای نمونه در سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری به مهلت اقدام و نوع شکایت از رأی اشاره‌ای نشود، مسئله نقص شکلی مطرح می‌شود. اما از آنجا که در مواد ۵۲۸ و ۶۸۰ وجود نقص در سند مأمور ابلاغ و اجرای دادگستری صراحتاً ضمانت اجرای بطلان ندارد، شعبه دوم دیوان عالی کشور فرانسه به‌موجب رأی مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶ خود چنین مقرر داشته است که «اگر در سند ابلاغ رأی به چگونگی شکایت از آن تصریح نشود، مهلت شکایت جریان نمی‌یابد» (Cass. 2^e civ., 28 janv. 2016, n° 15-11.391 JurisData n° 2016-001069). دیوان عالی کشور فرانسه حکم می‌کند که صرف احراز این امر که در ابلاغ‌نامه یک رأی به طریقه شکایت مفتوح، مهلت یا چگونگی انجام آن اشاره نشده، کافی است، برای اینکه مهلت شکایت، بدون اثبات زیان ناشی از این افتادگی به جریان نیفتد. بر این اساس، دیوان رأی مورخ ۲۷ نوامبر ۲۰۱۴ دادگاه پژوهش «شامبری» (CA Chambéry, 2^e civ., 27 nov. 2014, n° 14/02101) را مستند به مواد ۱۱۴، ۵۲۸ و ۶۸۰ کد آیین دادرسی مدنی نقض می‌کند.^۱ دادگاه پژوهش «شامبری» وجود نقص در سند ابلاغ را که فاقد تصریح به طریقه شکایت مفتوح در روز معین بود، نپذیرفته است. این دادگاه در رأی خود چنین حکم داده بود که پژوهش‌خواه که وفق آیین دادرسی در روز معین، ولی خارج از مهلت پژوهش‌خواهی، عمل نموده، ورود زیان ناشی از این از قلم افتادگی را اثبات نکرده است و به این دلیل شرایط اجرای قواعد مربوط به نقص اعمال آیین دادرسی فراهم نیست، ولی شعبه دوم دیوان عالی به شرح رأی پیش‌گفته، صرف ذکر نشدن طریقه شکایت را بدون نیاز به اثبات ورود زیان کافی دانست. بر پایه این رأی، میان ابلاغ، چگونگی شکایت یا نوع آن و مهلت شکایت ارتباط و التزام برقرار گردیده و اعلام شده صرف

1. Cour de cassation, chambre civile 2, Audience publique du 28 janvier 2016, N° de pourvoi: 15-11391, ECLI: FR: CCASS: 2016: C200131.

اثبات وجود نقص در تبیین چگونگی شکایت از رأی، بدون اینکه برابر ماده ۱۱۴ کد آیین دادرسی مدنی نیازی به اثبات ورود ضرر باشد، مانع آغاز شدن مهلت است؛ چراکه آغاز مهلت در این شرایط، خود به ضرر ذی‌نفع خواهد بود.

در حقوق ایران برای بیان اصل قابلیت شکایت و نوع و مهلت آن به شرح یادشده در ابلاغ‌نامه یا اخطاریه الزامی نیست تا مسئله نقص در سند ابلاغ مطرح شود، بلکه با تحلیل پیش‌گفته که تعیین تکلیف در خصوص اصل قابلیت و نوع و مرجع را برابر با تکلیف فصل خصومت و صدور حکم در مورد خاص و توصیف ماهیات می‌داند و مهلت را مرتبط با ابلاغ معرفی می‌کند، این کار در رأی دادگاه قابل انجام است. پس اگر در رأی چنین نواقص یا اشتباهاتی روی دهد، این رویداد به حکم قاعده کلی یادشده در تبصره ۳ ماده ۳۳۹، مانع اقدام ذی‌نفع و تشخیص اعمال و توصیف صحیح مرجع مورد مراجعه نیست. باین‌حال، مقوله مهلت اندکی متفاوت است. در تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نیز می‌بینیم که قانون‌گذار مراجع یادشده در آن ماده را به بیان مهلت شکایت در دیوان مکلف نموده است. در آیین دادرسی دادگاه‌ها نیز میان مهلت و ابلاغ، آن‌چنان که گفته شد، ارتباط وجود دارد و مهلت بدون ابلاغ آغاز نمی‌شود. بر پایه این تحلیل، به‌نظر می‌رسد توصیف نشدن مهلت در رأی، در حقوق ما نیز مانع به‌جریان افتادن مهلت می‌شود. از این‌رو، برای جبران این اشتباه دو راه حل قابل طرح به‌نظر می‌رسد: یکی اینکه شخص بدون قید مهلت، حق اقدام داشته باشد و دیگر اینکه تقاضای تصحیح رأی با ذکر مهلت صورت پذیرد (ماده ۳۰۹ ق.آ.م. و سپس، ذی‌نفع با توصیف مهلت در رأی، پس از ابلاغ، حق شکایت خود را اجرا نماید. هر دوی این راه‌حل‌ها از این نظر که موجب اجرای قانون و تأمین حقوق ذی‌نفع می‌شود، قابل توصیه است. راه‌حل نخست در خصوص دیوان عدالت اداری هماهنگ‌تر است، چراکه شرایط تصحیح آرای مشمول صلاحیت دیوان اغلب یا در قوانین و آیین‌نامه‌ها پیش‌بینی نشده و یا با مفهوم تصحیح رأی موضوع ماده ۳۰۹ آیین دادرسی مدنی متفاوت و برای مراجع اداری ناشناخته است.^۱ پس اگر مراجعی که رأی آن‌ها در دیوان عدالت اداری قابل شکایت هستند، به مهلت این اقدام برابر تبصره ۲ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان اشاره‌ای نکنند، به نظر، ذی‌نفع هر زمان می‌تواند از آن رأی در دیوان شکایت نماید. همچنین، اگر دادگاه نخستین در رأی خود مهلت شکایت را ذکر نکند، ذی‌نفع می‌تواند به‌موجب ماده ۳۰۹ ق.آ.م. یا تقاضای تصحیح رأی بنماید یا اینکه هر زمان که خواست نسبت به رأی شکایت کند. باین‌حال، ایراد شیوه تصحیح

۱. برای نمونه نک: ماده ۴ و ۵ قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۷۱ش پیرامون صدور رأی؛ ماده ۲۶ آن در مورد امکان شکایت از آرای قطعی ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ در دیوان عدالت اداری؛ و سرانجام ماده ۲۹ آن که تشریفات سنگینی را برای اصلاح رأی مقرر می‌دارد.

این است که به حکم تبصره ۱ ماده ۳۰۹ آن قانون، رأی تصحیحی به تبعیت از رأی اصلی قابل واخواهی، تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی است و ابلاغ آن موجب اعطای مهلت جدید نسبت به رأی اصلی نمی‌شود یا درخواست تصحیح نسبت به آن مهلت ندارد. بر این اساس، در خصوص رأی دادگاه نیز باید به این دیدگاه قائل بود که ذکر نشدن مهلت در رأی، مانع به جریان افتادن مهلت شکایت از رأی می‌شود و ذی‌نفع هر زمان که بخواهد می‌تواند از رأی شکایت کند. پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر در رأی مهلت ذکر شده باشد، اما کمتر یا بیشتر از مهلت قانونی باشد حکم آن چیست؟ آیا می‌توان گفت در فرضی که مهلت بیشتری اعطا شده و شخص پس از مهلت قانونی اقدام نموده، مهلت بیشتر معتبر است؟ در موردی که مهلت کمتر از مهلت قانونی تعیین گردیده، تردیدی نیست که اقدام دادگاه معتبر نخواهد بود و اشتباه در این قسمت، به نظر، مشابه حکم تعیین نشدن مهلت است. اما در فرض دوم، به نظر می‌رسد اثر اشتباه دادگاه را نباید به ذی‌نفع معطوف نمود و شکایت وی پس از مهلت قانونی را رد کرد. در اینجا باید موضوع مشمول ماده ۴۵۲ ق.آ.م.ا باشد که مقرر می‌دارد: «مهلت دادن پس از انقضای مواعیدی که قانون تعیین کرده، در غیر موارد یادشده در ماده فوق در صورتی مجاز است که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد [...]». بر پایه این ماده، دادگاه می‌تواند شکایت شخص را به لحاظ وقوع سهو یا خطا در اعلام موعد، با اعطای مهلت جدید، اصلاح کرده، بپذیرد.

نتیجه

قانون‌گذار در بیان الزامی بودن توصیف چهارگانه رأی، یکسان عمل نکرده است، ولی این چندگانگی مانع از آن نیست که بتوان در خصوص الزامی بودن این اوصاف به نظر واحدی رسید. به نظر نگارنده، بیان اصل قابلیت شکایت از رأی بدون تعیین نوع و مرجع آن بی‌معناست و اگر هریک الزامی باشد، تبیین دیگر اوصاف نیز الزامی است. همچنین است حکم توصیف مهلت شکایت از رأی که با ابلاغ آن ملازمه دارد. بر این اساس، اگر اقدام پس از ابلاغ، اقدامی زمانمند است، شناساندن این مهلت هم الزامی است و مهلت، وقتی که به‌درستی معرفی نشده باشد، آغاز نمی‌شود.

مبنای هریک از آن الزامات قانونی متفاوت است؛ اگرچه از نظر عمل قضایی همگی در قلمرو توصیف و طبقه‌بندی موضوعات دعوایی قرار می‌گیرند. در خصوص تبیین اصل داشتن یا نداشتن قابلیت شکایت و نوع و مرجع آن بررسی‌های این مقاله نشان داد که مبنا الزامات قانونی قضات به نحو یادشده در مواد ۳ و ۴ ق.آ.م.ا است؛ به دیگر سخن، توصیف در این موارد، درون تعهد دادرسی به حل و فصل دعوا و صدور حکم مقتضی و معین خاص با توصیف وقایع دعوایی

و اعمال حکم بر موضوع قرار می‌گیرد و به هیچ‌روی، امر حکمی نیست که فرض آگاهی همگانی بر آن باشد. چه، این فرض ناظر به امور حکمی است؛ درحالی که امور پیش‌گفته به نظر نگارنده، ماهیاتی هستند که باید همچون توصیفی که دادگاه از وقایع و موضوعات دعوایی می‌کند، وصف شوند و ناگزیر امور موضوعی و ماهیتی به‌شمار آمده، به‌طور تخصصی از بحث عدم استماع جهل به حکم خارج هستند. اما مبنای لزوم بیان مهلت اقدام، اندکی متفاوت است؛ اگرچه آن نیز به نظر امری ماهوی و موضوعی شمرده می‌شود. در اینجا میان ابلاغ رأی و ابلاغ مهلت شکایت از آن، ملازمه وجود دارد. اگر لازم است رأیی ابلاغ شود و این رأی از آرای است که با اقدام بعدی قابل شکایت است، از آنجا که علی‌الاصول شکایت از رأی زامنند است، این مهلت باید تصریح شود. پس، اصل بهره‌مندی از مهلت پس از ابلاغ، در اینجا مبنای تعهد دادرس به توصیف مهلت است.

اگر دادگاه از توصیف رأی غفلت یا اینکه اشتباه نماید، به نظر نگارنده به حکم قاعده کلی یادشده در تبصره ۳ ماده ۳۳۹ ق.آ.م.ا، این اشتباه علیه ذی‌نفع اثری ندارد و در مورد اصل داشتن یا نداشتن قابلیت شکایت و نیز نوع و صلاحیت مرجع آن، مرجع قضایی رسیدگی‌کننده با اعمال توصیف صحیح، تصمیم می‌گیرد. پیرامون عدم بیان مهلت اقدام، نظر نگارنده بر این است که مهلت جریان نمی‌یابد مگر پس از ابلاغ صحیح آن. اشتباه در تبیین مهلت نیز در حکم عدم تبیین است و پیرامون درستی این سخن در فرضی که به اشتباه مهلت کمتری تعیین شده است، نمی‌توان تردید نمود. در موردی هم که مهلت به اشتباه بیشتر تعیین شده و ذی‌نفع نیز پس از مهلت قانونی و در مهلت تعیین شده اقدام به شکایت کرده است، موضوع مشمول ماده ۴۵۲ ق.آ.م.ا درباره سہو و خطا در تعیین مهلت قانونی خواهد بود.

منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. ابهری، حمید (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی (۲)، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۲. بهشتی، محمدجواد و مردانی، نادر (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: میزان.
۳. پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳، مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (حقوقی-زمستان ۹۱)، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
۴. رضایی‌نژاد، امیرحسین (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی، شیوه‌های عادی شکایت از آراء، با دیباچه مجید غمامی، تهران: اندیشگران.
۵. رضایی‌نژاد، همایون و رضایی‌نژاد، امیرحسین (۱۳۹۰)، حکم غیابی، حرکت از مبانی به

- سمت رویکرد نوین، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۵، شماره ۷۵، ص ۱۷۳-۱۹۷.
۶. سرشار، محمود (۱۳۱۵)، اعاده محاکمه، مجموعه حقوقی، شماره ۲۹، ص. ۲۶-۲۸.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، ج. ۲، تهران: دراک.
۸. شهیدی، موسی (۱۳۴۰)، موازین قضایی، تهران، چاپخانه علمی.
۹. صالحی ذهابی، جمال (۱۳۸۹)، اصل نسبی بودن رأی حقوقی، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۴، ش ۷۱، ص ۴۱-۷۱.
۱۰. صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جهاد دانشگاهی علامه طباطبایی.
۱۱. غمامی، مجید و رضایی نژاد، امیرحسین (۱۳۸۵)، اصل رسیدگی دودرجه‌ای در حقوق ایران و فرانسه، مجله حقوق تطبیقی، دوره جدید شماره ۲، پاییز و زمستان، ص ۱۰۷-۱۵۱.
۱۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، معمای تجدیدنظر در احکام و تعارض نیروهای اجتماعی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۳۸، ص. ۵-۱۸.
۱۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوی مدنی، تهران: میزان.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۴)، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. کریم‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، نظارت انتظامی در نظام قضایی، ج ۳، تهران: روزنامه رسمی.
۱۶. متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران: مجد.
۱۷. محسنی، حسن و پورطهماسبی فرد، محمد (۱۳۸۴)، اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۲۱، شماره پیاپی ۱۹۰، ص ۵۳-۷۷.
۱۸. محسنی، حسن (۱۳۸۷)، عدالت آیینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی، فصل‌نامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، دوره ۳۸، ش ۱، ص ۲۸۵-۳۱۹.
۱۹. محسنی، حسن و رضایی نژاد، همایون (۱۳۹۰)، شکایت ثالث به عملیات اجرایی در مقایسه با اعتراض ثالث به رأی، مجله علمی و پژوهشی حقوق خصوصی، دوره ۸، ش ۱، بهار و تابستان، ص ۸۱-۱۰۸.
۲۰. محسنی، حسن (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، ج ۱، با مقدمه پروفیسور لوییک کادیه و دیباچه عباس کریمی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۱. محسنی، حسن (۱۳۹۴ الف)، آیین دادرسی مدنی فرانسه، ج ۲، با مقدمه‌های پروفیسور لوییک کادیه و مجید غمامی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۲. محسنی، حسن (۱۳۹۲)، اداره جریان دادرسی مدنی، بر پایه همکاری و در چارچوب اصول

- دادرسی، با دیباچه استاد کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. محسنی، حسن (۱۳۹۳)، نقص شکلی و ماهوی در دادرسی مدنی، پژوهش حقوق خصوصی، سال ۲، ش ۶، بهار، ص ۱۳۹-۱۵۹.
۲۴. محسنی، حسن (۱۳۹۴ ب)، نقص اعمال آیین دادرسی در حقوق فرانسه، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۶، ش ۲، ص ۷۹۳-۸۰۸.
۲۵. محسنی، حسن (۱۳۹۴ ج)، جایگاه شورای حل اختلاف و طرق فوق العاده شکایت از آرای آن، مجله حقوقی دادگستری، سال ۷۲، ش ۹۲، ص ۱۵۱-۱۷۴.
۲۶. نهرینی، فریدون (۱۳۹۰)، اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه، تهران: گنج دانش.
۲۷. هرمزی، خیرالله (۱۳۸۷)، معمای نهایی شدن آرا در نظام قضایی ایران، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۴، ص ۲۵۱-۲۸۷.
۲۸. واحدی، جواد (۱۳۶۹)، اعاده دادرسی در امور مدنی، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، ش ۱۵۰ و ۱۵۱، ص ۱۱-۴۶.
۲۹. یوسفزاده، مرتضی (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

(ب) خارجی

30. Blondel, Philippe, (2004), Pourvoi en Cassation, in : *Dictionnaire de la Justice*, Sous la direction de Loïc Cadiet, Paris, Puf, p. 1003-1009.
31. Cadiet, Loïc et Emmanuel JEULAND, (2013), *Droit judiciaire privé*, Paris, LexisNexis.
32. Cadiet, Loïc, (2008), *La sanction et le procès civil*, in : Mélanges J. Héron, L.G.D.J. Lextenso éditions, p. 125-154.
33. Cadiet, Loïc, Jaques NORMAND et Soraya AMRANI MEKKI, (2013), *Théorie générale du procès*, Paris, Puf.
34. Dauchy, Serge et Yves-Marie SERINET, (2014), Notion et fonction des voies de recours, in : *Itinéraires d'histoire de la procédure civile*, Sous la direction de Loïc Cadiet, Serge Dauchy et Jean-Louis Halpérin, Paris, IRJS Editions, p. 109-118.
35. Croze, Hervé, Christian MOREL et Olivier FRADIN, (2008), *Procédure civile – Manuel pédagogique et pratique*, Paris, Litec.